عرفان و تصوف

و شعرا صوفیه را به این دلیل نکوهش مى‏کردند و در حکایات مختلف به سبب این پرخورى، آنها را مضحکه و مورد طنز قرار مى‏دادند.

در همان عصرى که مجد خوافى و عبید زاکانى داستانهاى هجوآمیز درباره شکم‏بارگى صوفیه مى‏نوشتند، دو رساله کوتاه در تعریف غذاها از دیدگاه صوفیه نوشته شده است که نشان مى‏دهد مسأله غذا و پرخورى تا چه اندازه در میان صوفیه اهمیت داشته و چرا نویسندگان و شعرا از این صفت نکوهیده سخت انتقاد مى‏کردند.

این دو فرهنگ یا لغت‏نامه اغذیه، که گوشه‏اى از جامعه‏شناسى تصوف ایران را در عصر ایلخانان نشان مى‏دهد، تفاوتها و شباهتهایى دارند.هر دو ابتدا اصطلاحاتى را که در میان صوفیه رایج بوده نقل و در مقابل آنها نام غذاها را ذکر کرده‏اند و بعضى از اصطلاحات در هر دو فرهنگ ذکر شده است.

رساله اول که«کتاب اسماء اباها به اصطلاح صوفیان»نامیده شده است در سفینه تبریز است که ابو المجد محمد بن مسعود تبریزى آن را در سال 722 نوشته است.رساله دوم در ابتداى نسخه خطى کلیات عبید زاکانى متعلق به کتابخانه ملى پاریس است.نویسندگان این دو رساله معرفى نشده‏اند؛ولى ظاهرا هر دو متعلق به اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم است.

عنوان مقاله:از جمادى مردم و نامى شدم نویسنده:جلیل مسگرنژاد مأخذ:نامه پارسى، س ششم، ش اول(بهار 80)، ص 18 تا 20

یکى از باورهایى که ظاهرا در لباس علمى عرضه مى‏شود و در کتب فلسفى، کلامى، عرفانى تا مضامین ادبى و عاطفى و شاعرانه خودنمایى مى‏کند، اصل«تبدّل انواع» است که در صورتها و الفاظ متفاوت بیان مى‏شود.یکى از صورتهاى این اندیشه را مولوى در دفتر سوم مثنوى در سخن مى‏آورد تا از این راه، راز عظیم مرگ را بازگشاید و احیانا مشکل و هراس آن را برطرف کند.

مولوى سخن خود را با آوردن تمثیلاتى از جنگها و پهلوانیهاى افراد نامى در پهنه فرهنگ قومى(جهان اسلامى)گسترش مى‏دهد و براى زدن مهر تأیید در مواردى از زبان ناموران سخن مى‏گوید؛مثلا از زبان حمزه عموى پیامب رسخن را به مسأله خلود در نار و بهشت پیوند مى‏زند و این اندیشه را مى‏پرورد که اعمال و افعال انسان در نهایت منسجد شده، قیامت فرد را مى‏نماید.او حکمت مرگ را از جهت دیگرى بیان مى‏کند و مى‏خواهد بگوید که هر نوع از موجودات، از عالم نوع دیگر در غفلت کلى به سر مى‏برد و علت این غفلت را حجاب تن مى‏داند و مى‏گوید لازم است با تولد دیگرى از این قید خود را برهاند.

او مسأله بقا و فنا را«چون برنامه شمع پیش آفتاب»مى‏داند و با این مسیر نظر در مبدأ و معاد و وطن اصلى دارد که خود باورى از زنجیره باورهاست.همه اندیشه‏ها براى گشودن سرّ اکبر حقیقت انسان و آغاز و انجام او هستند.

مولوى در مواردى اشاراتى به اخوان صفا دارد و معلوم است که تعالیم اخوان در آن زمان رایج و رسالات آنان در زمان مولوى در جهان اندیشه مطرح بوده و احیانا رویارویى شمس با مولوى بى‏ارتباط با این اندیشه‏ها نبوده است.

عنوان مقاله:نگاهى در مسلک و مشرب و اسلوب شیخ عطارد در آیینه آثار و اشعار وى نویسنده:دکتر غلام ناصر مروت مأخذ:فصلنامه دانش، ش 57-56(بهار و تابستان 78)، ص 163 تا 177

ادب فارسى با عرفان و تصوف رنگى تازه گرفت و سرى آن از ظاهر به باطن و از مجاز به حقیقت و از الفاظ به معنى تغییر یافت و شیخ عطار از کسانى بود که زبان فارسى را با عرفان و تصوف به عروج رسانید.

عطار روزگار جوانى را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ و تهذیب نفس و کسب علوم گذراند تا سرانجام خود به مقام ارشاد رسید و کعبه اهل دل گردید.

از آثار عطار بخوبى پیداست که وى مردى وارسته از هواى نفسانى و هواجس دنیوى بوده و خود را از سالکان واقعى وادى طریقت مى‏دانسته است؛چنانکه به‏ نظریه وحدت وجود و اتحاد با حق و فناى در او اعتقاد داشته است.بى‏نیازى و استغناى قلب وى، شیخ عطار را به طرف عالى ظرفى و وسعت مشرب سوق داده است.

شیخ عطار مؤمنى راسخ العقیده و عارفى پاک‏طینت بوده که خود را هر گونه تعصبات پاک داشته است.

عطار به حق از شاعران بزرگ متصوفه و از مردان نام‏آور تاریخ ادبیات ایران است.وى براى بیان مقاصد عالى عرفانى خود بهترین راه را، که آوردن کلام بى پیرایه روان و خالى از هر آرایش و پیرایش است، انتخاب کرده است.وى با توسل به تمثیلات گوناگون و ایراد حکایات مختلف هنگام طرح هر موضوع عرفانى، حقایق عرفانى را بهتر و روشنتر براى مردم عادى آشکار مى‏سازد.عطار هر یک از تصنیفات خود را براى توجیه مطالب عرفانى ساخته است.

عطار نیز مانند سایر شعراى خراسان قصایدى ساخته ولى با دو فرق اساسى: یکى اینکه در قصیده، عطار سبک تغزل را به کار نبرده و به طور کلى روش قاصید فرخى و عنصرى و منوچهرى را ندارد.دوم اینکه قسمت مهم شعر آنان صرف مدح سرایى شده در صورتى که عطار این طرز را بکلى ترک کرده است.

قصاید او متوجه نعت و پند و موعظت و عرفان و از خواص آن تضمین آیات قرآنى و احادیث نبوى و ذکر ناپایدارى جهان و لزوم بیدارى انسان است.

با اینکه سخن عطار ساده است و پیچیدگى ندارد و الفاظ در مقابل معانى معلوم به کار رفته، باز گاهى در موارد تشبیه از صنایع شعرى و قیاس خیالى و نکته‏پردازى نمونه‏هایى به دست داده است.

وصف طبیت بسیار کم در اشعار عطار مورد توجه بوده است.رسم وى در اغلب مثنویها و از جمله در نامیترین آنها یعنى«منطق الطیر»این است که پس از ذکر مطالب، حکایتهاى صوفیانه آورده و به تمثیل مقصود پرداخته است.

عنوان مقاله:بى‏آغاز و انجام بودن مثنوى نویسنده:محمد خوانسارى مأخذ:فصلنامه نامه فرهنسگتان، دوره پنجم، ش اول(اردیبهشت 80)، ص 58 تا 62

براى شارحان مثنوى همواره این سؤال طرح بوده است که چرا مولانا، که خود مستغرق دریاى توحید است و از مثنوى او به«بانگ توحید»تعبیر مى‏شود، دیوان آسمانى و عرفانى خود را، برخلاف آثار دیرش، با توحید و ستایش حق‏تعالى آغاز نکرده است؛هرچند در خلال اشعار مثنوى، حمد و ستایش خداوند و مناجاتهاى زیبا و رقّت‏انگیز فراوان است.

در پاسخ به این سؤال، عده‏اى از شارحان اعتقاد دارند که خود نى‏نامه عین توحید و ستایش حق است.برخى دیگر معتقدند مولانا ذکر خفى را بر ذکر جلى رجحان مى‏نهاده و دیگر ضرورتى نمى‏دیده که نام محبوب را بر زبان هم بیاورد. علامه فروزانفر نیز مثنوى را کتاب نامتناهى و دریایى ناپیداکرانه مى‏داند که آن را آغاز و انجامى نیست و برخلاف سایر منظومه‏ها، ابتدا و انتهایى ندارد.

با توجه به داستانهاى مثنوى از جمله در دفتر اول قصه اعرابى که کوزه‏اى آب به عنوان هدیه نزد خلیفه مى‏برد، و در ادامه سررشته سخن از دست مى‏شود و نیز در آخرین داستان مثنوى یعنى داستان دژ هوش‏ربا یا قلعه ذات الصور که آن نیز، ناقص و ابتر است، مى‏توان گفت مثنوى همچنانکه بى‏آغاز است، بى‏انجام نیز هست و اگر این دفتر را اولى بود البته«به نام ایزد دانا»شروع مى‏شد.

شیوه متعارف این است که هر شاعر در آخر دیوان خود از پایان سخن خبر مى‏دهد و خداى را بر این توفیق شکر مى‏گذارد؛ولى مثنوى از آن هم خالى است. در صورتى که این بى‏آغاز و بى‏خاتمه بودن عمدى، و گویاى حکمتى است لطیف و آن حکمت این است:

سر ندارد کز ازل بودست پیش

پا ندارد با ابد بودست خویش

عنوان مقاله:تشابه اندیشه شیخ اشراق و مولوى نویسنده:دکتر عباس اطمینانى مأخذ:کیهان فرهنگى، سال هجدهم، ش 178(مرداد 80)، ص 24 تا 29

این مقاله به اشتراک فکر و اندیشه‏هاى حکمى، عرفانى دو اندیشمند یکى مولانا و دیگرى شیخ اشراق مى‏پردازد که به دلیل یکسانى وضعیت اجتماعى و نزدیک بودن دوران حیات این دو، مى‏توان گفت که مولوى تحت تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم شیخ اشراق است.

شیخ، اصل وجود را نور مى‏داند که قایم به ذات، و خود ذات است.نفس ناطقه چون مدرک خویش، نور است.نفوس حادثند و خالق آنها باید ذاتى برتر از نفوس ناطقه باشد؛نفس ناطقه حى قائم است و نشان از حى قیوم دارد و قیوم یعنى ظاهر به ذات خود.

شیخ هر چیزى را در این جهان منشعب از نور ذات حق مى‏داند و رستگارى را وصول کامل به این روشنى مى‏پندارد.

مولانا وجود انبیا و اولیا را نور مى‏داند و براى آن مراتب قایل است.به نظر استاد همایى مراتب نور در این اندیشه عام است و همان مسأله مطلق وحدت وجود یا وحدت موجود است.

شیخ اشراق سلسله مراتب عقول مجرد«فرشتگان»را از دو جهت طولى و عرضى مورد بحث قرار داده است.سرآغاز سلسله طولى را فرشگان مقرب، و برترین آنها«بهمن»یا«نور اعظم»یا«نور الاقرب»نام گذاشته است و جهت عرضى برابر است با جهان ارباب انواع«مثل افلاطون».هر چیز این عالم طلسم یا صنم یکى از آن ارباب انواع است که فرشته‏اى خاص همراه آن است.

شیخ مى‏گوید«همه انوار فى نفسه و از لحاظ حقیقت نوریه اختلافى ندارند و تنها اختلاف آنها به کمال و نقصان و به امورى است که خارج از ذات آنهاست.

مولوى معتقد است که صورتها اختلاف‏انگیز است؛اگر صورت نبود همه یکسان بودند.

شیخ اشراق مى‏گوید نفس انسانى(نفس ناطقه)پیش از خلق کالبد خلق نشده، زیرا اگر تصور داشته باشیم خلق شده، این سؤال لازم مى‏آید که آیا همه نفوس از یک نفس است و اگر اینطور است باید همه قلبها صفات مشترکى داشته باشند و هیچ فرقى بین آنها نباشد.این تفاوت در ماهیت نفس نیست بلکه مراتب وجود به درجه قرب از نور الانوار و درجه اشراق و تجلى آنها بستگى دارد.

مولوى تفاوت جانها را در تفاوت فهم و ادراکات مى‏داند و معتقد است اتحاد در جان انسانى است.

شیخ و مولوى هر دو به فانى شدن قواى جسمانى پس از فساد بدن معتقدند و تنها عقل که مخصوص نفس ناطقه است لازم است بماند.

شیخ اشراق درباره ماهیت روح حیوانى معتقد است که این روح جسمى لطیف است که واسطه نفس ناطقه است.

مولوى روح را جوهرى و تعلق آن به روح حیوانى را چون تعلق آفتاب به آینه مى‏داند.

مولوى به دوام فیض خداوند اعتقاد دارد و سهروردى نیز در حکمة الاشراق مى‏گوید«فیض خدا ابدى بود زیرا فاعل آن نه تغییر پذیرد و نه منعدم گردد بنابراین عالم به دوام او دوام یابد.»

عنوان مقاله:نگاهى به آثار فارسى شیخ اشراق نویسنده:دکتر عبد الرضا مدرس‏زاده مأخذ:کیهان فرهنگى، س هجدهم، ش 178(مرداد 80)، ص 4 تا 8

از خصوصیات نثر شیخ اشراق، ساده‏نویسى است که در قرن ششم و در اوج نثر فنى بازگشتى بموقع و شایسته به نثر ساده است که در قرن چهارم هجرى پى افکنده مى‏شود.

استفاده شیخ از رمز به طور ماهرانه و زیبایى صورت گرفته و شاید بیشتر به سبب نوعى تعیین حریم و حرمت نهادن به موضوع و تعظیم و بزرگداشت حکمت‏ و اندیشه‏اى که خود آن را در اختیار خواص و اهل آن قرار مى‏داده است.

مهمترین ویژگیهاى سبکى نثر شیخ اشراق به طور خلاصه چنین است:

کاربرد واژه‏هاى کهن فارسى، کاربردهاى لغوى مانند واژه عربى به جاى فارسى. آوردن برابر فارسى براى واژگان عربى، به کار بردن واژه مرحبا به معنى خوشامدگویى(نه ستایش و تحسین)، استفاده از کلمه کلفت به معنى اصل خود (رنج)، کاربردهاى نحوى مانند جمع بستن جمعهاى عربى، آوردن صفت جانشین موصوف، «باز»به جاى«به»، علامت«ان»جمع به جاى«ها»، آوردن ضمیر جدا به جاى مشترک، رعایت«ى»شرط بر سر فعل و کاربرد واژه اولى‏تر.

شیخ هر جا که ضرورت مى‏دیده، در لابه‏لاى عبارات به اقتضاى کلام به ظرایف و لطایف ادبى نیز توجه کرده است.

از مطالعه رسایل شیخ اشراق متوجه مى‏شویم که وى در ضمن معرفى و بیان اندیشه خود در باب حکمت و معرفت و شناخت که بر پایه اصل«اشراق»استوار است، رشته کلام را ناخودآگاه به مواردى کشانده که مى‏توان از آنها به دیدگاه و رفتار و طرز فکر او نسبت به همه مسائل باورمندانه و فکرى‏اش پى برد؛از جمله سرفصلهاى فکر و اندیشه شیخ اشراق به این موارد مى‏توان اشاره کرد:

توجه به حکمت یونان باستان، توجه به حکمت یونانى(افلاطونى)، توجه به قرآن و حدیث و توجه به عرفان اسلامى.

عنوان مق اله:ویژگیهاى حماسى رساله‏هاى فارسى شیخ اشراق نویسنده:قدرت الله طاهرى مأخذ:کیهان فرهنگى، س هجدهم، ش 178(مرداد 80)، ص 12 تا 17

حماسه روایت ادیبانه(نظم و نثر)حوادث با ساختارى نمادین است که در آن قهرمانان با جدال و کشمکش طولانى در پى تعالى خویش و همنوعان خویشند و در خلال این کوشش مداوم اعمال و اطوار، آرزوها و آرمانهاى آنان با زبانى فخیم توصیف مى‏شود.

بسیارى از رساله‏هاى شیخ اشراق متأثر از امتیازات«شاهنامه»فردوسى است. در تمام داستانهاى او مسأله اصلى، سقوط روح از عالم جان به چاه ظلمانى ماده و تلاش آن براى رهایى از زندان ماده و رسیدن به سرمنزل نخستین است.

قهرمان حماسه‏هاى عرفانى سهروردى«روح»انسان است که در مسیر دو رود دراز خود از نیستان عالم جان به چاه دنیاى جسم و ماده ظلمانى افتاده است.پس از آگاهى نسبت به اسارت خویش مى‏کوشد تا زنجیرهاى مرئى و نامرئى را از دست و پاى خویش بگشاید و به مبدأ خویش که به تعبیر سهروردى«شهرستان جان»است، بشتابد.

در حماسه‏هاى عرفانى سهروردى با دو مرحله سفر روبه‏رو هستیم که در واقع حرکت سیر نزولى و سیر صعودى روح را نشان مى‏دهد.سفر نخستین، سفر پرونده، قهرمان حماسه است از ولایت نخستین.(رسالة الطیر)و«باز»عقل سرخ که توسط صیادان قضا و قدر اسیر مى‏شود و ولایت اولیه خود را ترک مى‏کند.

در داستانهاى سهروردى روح به طرق شوار و موانع سختى برخورد مى‏کند که این موانع در قالب نمادهاى مختلف عرضه شده‏اند.

در حماسه‏هاى عرفانى خرق عادت و عناصر مافوق طبیعى وجود دارد.در داستانهاى شیخ اشراق روح قهرمان، و ابزار مبارزه با دشمن نفس و موانع عالم مادى عشق و شور است.

از ویژگیهاى دیگر حماسه‏هاى غرفانى آرمانگرایى است.در آثار شیخ اشراق غایت آرمان قهرمان(روح)آن است که از قید و بندهاى تن و جهان ماده رهایى یابد و به سرمنزل اولیه خویش یعنى دریاى بى‏کرانه جان پرواز کند.

در رساله‏هاى فارسى سهروردى خصایص متن حماسى یعنى واژگان فخیم، لحن مطنطن و جملات مستحکم از سویى، و خصایص متون غنایى یعنى واژگان نرم و لطیف و جملات عاطفى از سوى دیگر، در کنار هم قرار گرفته است.